

بر خورد

آرا و اندیشه‌ها

روزنامه‌فروشی رفتیم، هوای گرم و شرجی گرگان امانم را بریده بود. جوانی ۱۷-۱۸ ساله، توجهم را جلب کرد. جوان پرسید: «حافظ آمده؟» فروشنده جواب داد: «آره، یه سه چهار روزی میشه!» جوان به گوشه‌ی خزید، پول‌هایش را از جیب درآورد و آخرین ۵۰ تومانی‌ها هنگامی که بهم گره خورد، یک **حافظ** شد، چشمانش برقی زد. او به عکس فریاد دکتر محمد مصدق قهرمان ملی خود خیره شده بود، گویی گرما را احساس نمی‌کرد و رفت در ایستگاه اتوبوس منتظر نشست تا اتوبوس بیاید، او تنها ۵۰ تومان برایش باقی مانده بود!

پروفسور امین!

دانشگاه شما، همان **حافظ** شماست!

شما استاد جوانان ایرانید!

قلم شما مایه‌ی افتخار ایرانیان است!

به یاد داشته باشید که تاریخ ایران نام حسن امین را در کنار ستارگان پرفروغش جاودانه خواهد کرد.

توضیحاتی راجع به مشروطیت

استاد ایرج افشار - تهران

شماره‌ی ویژه‌ی مشروطه‌ی **حافظ** (شماره‌ی ۳۲ : ۱۴ امرداد ۱۳۸۵) را دیدم؛ به ملاحظه‌ی بعضی آشنایی‌ها ضرورت پیش آمد که چند توضیح عرض شود:

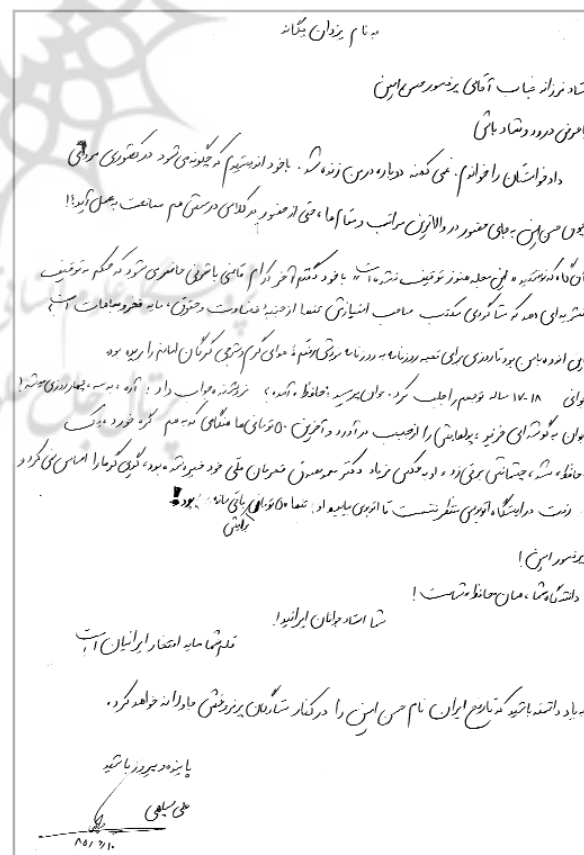
نخست این‌که اشاره‌ی به‌جای شما در مقاله‌ی «سه نگاه به مشروطیت» (ص ۱۸) در مورد نامه‌ی دکتر قاسم غنی به حسین علا و چاپ‌شدن پیشین آن موجب سپاس‌گزاری است و متوجه شدم که آرام‌آرام خاطراتم را زنگ فراموشی تیره می‌سازد. نتیجه‌ی یادآوری شما مرا متوجه کرد که آن نامه را می‌باید جمال‌زاده برای یغمایی فرستاده باشد. البته، دوستم ملکی بی‌بی قشقایی (مادر ارجمند کاوه بیات) مخارج طبع آن را داده بود، اگر اشتباه نباشد.

دیگر این‌که مرحوم اسلام کاظمیه متن یادداشت‌هایی از سیدمحمد طباطبایی را در دوره‌ی دوازدهم مجله‌ی **راهنمای کتاب** (۱۳۳۹) به‌چاپ رسانید و بعدها مرحوم سیدعلی طباطبایی برادرزاده‌ی سید محمدصادق طباطبایی و داماد فدایی علوی (از خاندان سیدمحمد صراف جد «بزرگ علوی» که پدرش وارث نوشته‌های پدر (یعنی

دادخواست یک پروفیسور حقوق

مهندس علی سپاهی - گرگان

دادخواست‌تان را خواندم. غمی که من دوباره در من زنده شد. با خود اندیشیدم که چه‌گونه می‌شود در کشوری مردی چون حسن امین به‌جای حضور در والاترین مراتب و مقام‌ها، حتا از حضور در کلاس درسش هم ممانعت به‌عمل آید؟! آن‌گاه که نوشتید: «این مجله هنوز توقیف نشده است» با خود گفتم آخر کدام قاضی باشرقی حاضر می‌شود که حکم به توقیف نشریه‌ی دهد که شاگردی مکتب صاحب‌امتیازش تنها از جنبه‌ی قضاوت و حقوق، مایه‌ی فخر و مباهات است؟ این اندوه با من بود تا روزی که برای تهیه‌ی روزنامه به



سید محمد طباطبایی) شده بود مقداری را به کتابخانه‌ی مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران فروخت. (اکنون به یاد ندارم که کدام‌هاست). آقای حسن طباطبایی بهتر می‌دانند.

توضیح سوم درباره‌ی مقاله‌ی «التیماتوم روسیه به مجلس دوم مشروطیت» در همان شماره (صص ۶۸-۷۲) همه می‌دانند که موج مخالفت در تهران به اوج رسید و در مجلس و میان مردم بغضی شدید نسبت به تحریکات روس‌ها به وجود آمد، ولی ادنی اشاره‌ی نشده است که سردار اسعد و تقی‌زاده و ممتاز السلطنه و افراد دیگر مقیم خارج که نگران هجوم نظامی روس بودند، دولت و مجلس را از عواقب تند و تیز بودن و عذرخواستن بر حذر می‌داشتند. من نمی‌خواهم بگویم که نظر آن‌ها درست بوده یا غلط و مدافع باشم، ولی چون اسناد این قضیه (تلگراف‌های متعدد) در **اوراق تازه یاب مشروطیت** طبع شده است و سال گذشته هم نامه‌ی ممتاز السلطنه (سفیر ایران در پاریس) در مجله‌ی **بخارا** به چاپ رسیده، از نظر روشمندی تاریخی ضرورت بود که به این اسناد اشارتی رفته بود، اگرچه جوهر ملی حکم دیگری بکند و کاش نوشته شده بود که ناصرالملک تحصیل کرده‌ی آکسفورد با همکاری بیرم مشروطه طلب انقلابی که رییس نظمیه شده بود، مجلس دوم را بستند و فاتحه‌ی مشروطه را خواندند. تصورم بر این است که نباید از گفتن، آن چه بوده است پرهیز کنیم و از اسناد به ندیدگی بگذریم.

این موارد را نوشتیم تا یادداشتی باشد بر مقاله‌ی که مسلماً عده‌ی زیادی می‌خوانند. عرض مطلب به طور مطلق برای یادآوری است و لاغیر.

✓ **یادی از استاد محمود شهابی**

غلام‌رضا صدیق (کارشناس ارشد علوم تربیتی) - مشهد

زنده‌یاد استاد محمود شهابی مدرس درس اصول در دانشگاه تهران بود. مفصل‌ترین زیست‌نامه‌ی استاد، در شماره‌ی ۳۲ ماهنامه‌ی وزین **حافظ** چاپ شد؛ اما خاطره‌یی از آن استاد جاودان‌یاد: استاد روزهای جمعه در منزل نشستی داشت و مشتاقان و اردت‌مندان به دیدار استاد می‌رفتند. در شهریور ۱۳۳۳ نخستین جمعیه‌ی که قصد دیدار استاد را داشتیم، قطعه شعری در وصف استاد گفتم و هنگام ملاقات از آن قطعه فقط همان نسخه بود که در دست استاد باقی ماند.

سال‌ها گذشت تا آن‌که در مجلس ختم یکی از بستگان اهل تربت‌حیدریه، از استاد شهابی که تربتی بودند، سخن به میان آمد. من گفتم: قطعه‌ی شعر برای ایشان سروده‌ام و متأسفانه آن‌را ندارم و فقط بیت اولش به خاطرمانده است و بیت را خواندم. ناگهان واعظ مجلس که در جمع بود گفت: پیدا کردن قطعه کار مشکلی نیست. شاید من همراه داشته باشم. سپس جزوه‌ی چاپ شده‌ی را از بغل درآورد به نام **دُرهای سفته** اثر حاج شیخ خدابخش رفیعی تربتی که در بهمن ماه ۴۸ چاپ شده بود و مولف خودش بود. آن را گشود و صفحه‌ی را نشان داد که در صدر آن این عبارت به چشم می‌خورد:

«آقای غلام‌رضا صدیق، استاد دانشکده‌ی الهیات در شأن حضرت فاضل کامل استاد محمود شهابی آقازاده‌ی مرحوم شیخ عبدالسلام سروده‌اند». در حالی که هنگام سرودن آن قطعه من دانشجو بودم. در پاسخ این پرسش که این شعر را از کجا آورده‌اید؟ سکوت اختیار کرد. چندی بعد آقای دکتر علی‌اکبر شهابی برادر کهنتر استاد به ریاست دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی مشهد منصوب شدند. من در آن دانشکده متون عرفانی به زبان انگلیسی درس می‌دادم.

یک روز مرا به دفتر خود خواندند و با برخورد احترام‌آمیز گفتند: آقای صدیق! شعری را که برای اخوی سروده بودید، سال‌ها در خانواده‌ی ما دست به دست می‌گشت. من چون دیدم آقای رفیعی اشعار خوب را جمع‌آوری و تحت عنوان **دُرهای سفته** چاپ می‌کند، شعر شما را من در اختیار ایشان گذاشتم. به هر حال این است آن قطعه که به منظور یادبود و گرامی‌داشت آن استاد فرزانه در اختیار ماهنامه‌ی گران‌سنگ **حافظ** گذاشته می‌شود:

فرخنده اوستاد شهابی که چون شهاب
بر آسمان فضل و ادب هست جای او
استاد بی‌بدیل اصول است آن که نیست
همتای او کسی که نشیند به جای او
باشد مسیح عصر و همه مردگان جهل
گردند زنده از نفس جان‌فزای او
در آسمان علم فزونده اختری ست
افسوس روزگار نداند بهای او
بیدار کرده است ز خواب گران جهل
طلاب را طنین صدای رسای او
هر مشکلی که بود به علم اصول و فقه
آسان نمود هیات مشکل‌گشای او
او رهنمای ما شد و ما رهنمای خلق
غیر از خدای نیست کسی رهنمای او
«صدیق» در ثنای وی این چامه را سرود
هرچند نیست لایق مدح و ثنای او
شهریور ۱۳۳۳

✓ **از دیانت غافل نشوید**

حسن مرادی - تهران

در ابتدا لازم می‌دانم به اختصار خودم را به‌عنوان یکی از خوانندگان ماهنامه معرفی نمایم. این‌جانب حسن مرادی دارای لیسانس زمین‌شناسی و کارمند جزء یکی از دفاتر اسناد رسمی (بدون ارتباط با مدرک تحصیلی و میزان تحصیلات، بالاچار) متاهل و دارای یک فرزند هستم و همسر من نیز خانه‌دار و دارای لیسانس ادبیات فارسی است.

فروردین‌ماه امسال به‌طور اتفاقی **ماهنامه‌ی حافظ** (ویژه‌نامه‌ی فردوسی) را بر روی دکه‌ی روزنامه‌فروشی دیدم و پس از ملاحظه‌ی سطحی آن را برای همسرم خریدم. در راه رسیدن به خانه و در اتوبوس

مشغول خواندن ماهنامه شدم و آن چنان شیفته‌ی آن شدم که در مدت یک هفته تمامی سطر به سطر مطالب آن را خواندم و لذت بردم. و اکنون همه‌ماهه من شیفته‌تر از همسر، منتظر چاپ شماره‌ی جدید ماهنامه هستم. و هر شماره‌ی آن را با همان عطش و علاقه می‌خوانم. برای تعریف و تمجید از ماهنامه، من صلاحیت ندارم؛ اما مطالب بالا، گویای نظر شخص من در مورد ماهنامه هست، اما انتقاد! در ابتدا خودم را معرفی کردم تا شما جسارت و احیاناً اشتباه در مطالبی که ذکر خواهد شد به حساب بی‌سوادى و عدم تحصیل بنده در این مقوله بگذارید و نه غرض‌ورزی و اگر این انتقاد شایسته‌ی جواب‌دادن هم بود، خوشحال می‌شوم. آن را در شماره‌های بعدی و یا به هر صورتی که شما صلاح می‌دانید، بخوانم.

در این شش شماره‌ی ماهنامه شما به هیچ یک از مناسبت‌های مذهبی اشاره نکرده‌اید؟ چرا؟ آیا می‌توانید تاثیر مذهب و پیامبر و ائمه (علیهم‌السلام) را در فرد فرد جامعه نادیده بگیرید. آیا مذهب تشیع قابل جدا شدن از نام ایران هست؟

من از تعداد آثار و مقالات شما باخبرم، اما نمی‌دانم آیا شما در مورد پیشوایان دینی هم مقاله و کتاب دارید؟ اگر ندارید آیا اندیشه‌های حضرت علی (ع) قابل تحقیق و بررسی نبوده؟

اصل کلام، می‌خواهم نظر جناب عالی را در مورد دین و مذهب شیعه بدانم. لازم به ذکر است که می‌دانم آن چه که امروز به‌عنوان دین به ما رسیده است، خواسته یا ناخواسته حاوی مطالب دروغ، جعل، نظرات، برداشت و تمایلات شخصی افراد موافق و معاند دین می‌باشد. سوال من در مورد دین و مذهب حقیقی شیعه است.

☑ «مذهب فردوسی و ادیان در شاهنامه»

محمد رسولی کهکی - هشتگرد

قبل از شروع مطلب ابتدا باید از همه‌ی عزیزان تشکر و قدردانی نمایم و بوسه بر دستان شما فرهیختگان و دل‌سوزان فرهنگ و ادب ایرانی زخم که تمام هم و غم خود را صرف اعتلای فرهنگ و ادبیات والای ایرانی نموده‌اید.

در برهه‌ی از زمان که امری مانند جهانی شدن مطرح می‌باشد و منتجاً در این بازار مکاره عالم هر کس به کسی و چیزی می‌نازد، ما ایرانیان نیز سربلند و سرافراز به پیشینه‌ی پرافتخار و فرهنگ و تمدن اعلا و هنر و ادبیات غنی خود می‌نازیم و ندای سردمداری مکتب زیبایی و هنر را بر می‌آوریم تا جهان و جهانیان بدانند که خون کورش کبیر در رگ فرد فرد مردم ایران زمین جاری است و چه در گذشته و چه در حال و آینده، بازتاب کلمه‌ی مقدس ایران که به‌معنی شریف و نجیب می‌باشد در رخساره‌ی ساکنان این دیار زیبایی، هنر، مردانگی و شجاعت متبلور است. در بیان این امر همین بس که بانو پروفیسور «شیمل» می‌فرمایند: «اگر جهانی شدن یک جنبه‌ی مثبت داشته باشد، آن جنبه بی‌شک آشنایی جهانیان با شعر و اندیشه‌های (حضرت) مولاناست».

آورده‌اند زمانی که حضرت یوسف (ع) را در بازار مصر برای فروش عرضه نمودند، جمالشان چنان جان‌فزا بود که هیچ‌گونه عطیه‌ی گران با وی هم‌آوردی نمی‌نمود. در صف خریداران پیرزنی خروس به‌دست حاضر افتاد. پرسیدند از وی سبب حضورش را. گفت: دانم که او را بهایی نیست و نه من لایق او، لیک خواستم نام من هم در طومار خواستاران آن زیبایی و عظمت بی‌همتا باشد.

مکتوب حاضر نیز دور از این حکایت نیست، بنده‌ی حقیر به بهانه‌ی این امر خواستار آنم که مراتب ارادت و بندگی خود را به استاد بزرگوار پروفیسور سیدحسن امین و دست‌اندرکاران ماهنامه‌ی فرهیخته‌ی حافظ اعلام دارم و من حیث اعتقادی که به دانش و قلم شگفت آن حضرت دارم، من باب مقاله‌ی که با عنوان «مذهب فردوسی و ادیان در شاهنامه» بود، ابهاماتی برای بنده و عده‌ی از دوست‌داران فرهنگ و هنر ایرانی که گوشه‌ی از آن متجلی در این ماهنامه‌ی ادبی می‌باشد، ایجاد شد که امید آن دارم که پروفیسور امین، از اقیانوس دانش بی‌کران خود جرعه‌ی برگرفته، این حقیر را نیز سیراب گرداند.

متن حاضر، بیانیست جهت رفع ابهامی، من باب برخی از تعارضات ظاهری و اظهاراتی به ظاهر زرتشت‌ستیزانه که با وجود اعتبار مقام علمی حضرت استاد امین، موجب آزرده‌گی برخی از هم‌وطنان پیرو کیش اهورایی زرتشت (همان‌طور که خود مستحضرید طبق اصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران جزو ادیان رسمی ایران می‌باشد) گردیده است، در مورد دین و مذهب حضرت فردوسی در شاهنامه و من حیث آن که مکتوب استاد حجتیست برای نسل جوان و ادب‌دوست نظر به لطف استاد به ساحت آن بزرگوار متن حاضر را می‌رسانم.

به امید لطف شما استاد عظیم‌المعرفه و بخشش جسارت این بنده‌ی حقیر.

☑ رسالت رسانه‌ها

امیراحمد اعتمادی - نور

راستی اگر اشعار حافظ در زمان حیاتش منتشر و به اطلاع عموم می‌رسید و یا اگر نیما یوشیج را در زمان حیاتش رسانه‌ها به همگان می‌شناساندند؟ و... امروز تاثیر عمیق آثار نخبگان عرصه‌ی علم و ادب را در فرهنگ عمومی جامعه به مراتب بیش‌تر از آن چه هست، حس می‌کردیم.

بی‌شک اگر چنین بود، تحولات فرهنگی متأثر از آثار آنان در جامعه‌ی ایران، اجازه نمی‌داد که در یک مقطع زمانی، حق توحش برای ملت ما در نظر بگیرند و این نتیجه‌ی از خودبیگانگی بود که چنین جسارت و اختیاری را به دیگران می‌داد. و اما چه عواملی در راه رستن از خودبیگانگی و بازگشت به خویشتن نقش موثری دارند؟ راهی را که در مسیر آن قرار گرفته‌ایم و بخش کوتاهی از آن را طی کرده‌ایم.

یکی از مهم‌ترین عوامل موثر، نقش رسانه‌هاست، چرا که این

☑ ... و تا جامعه‌ی دموکرات

سروش ملت پرست (دانشجوی کارشناسی ارشد) - بندرانزلی
خوب و بد، سخت و آسان عرصه‌ی تاریخ جولانگاه آرمان‌ها، اندیشه‌ها، چالش‌ها و تضادهایی بوده و هست که جمع جبری‌شان در تقابل هم‌گرایی و واگرایی‌های موجود، تکامل تدریجی جوامع انسانی را در بر داشته است.

در مسیر پُر دست‌اندازی که کاروان بشریت تاکنون طی نموده است، رسیدن به مقطعی که در آن حق حاکمیت انسان‌ها بر سرنوشت خویش به تصور و تصدیق درآمد، نقطه‌ی عطفی به‌شمار می‌رود که هرچند با اشکال و تفاسیر گوناگون، اما با ماهیتی در خور و یگانه چون مردم‌سالاری بود که تمامی مرزهای عقیدتی واپس‌گرایانه و موانع ساختاری را درنوردید و طی آن فرایند دموکراتیزه شدن جوامع به مفهوم واقعی کلمه پدیدار گشت و پویای جهانی و بی‌بدیل در مسیر دموکراسی و دموکراسی‌خواهی به‌عنوان پروسه‌ی بی‌بازگشت تداوم دارد.

آری! به‌هر ترتیب وقتی در جامعه‌ی جهانی مفاهیمی چون: دموکراسی، حقوق بشر، اومانیسیم (انسان‌مداری) و... به جریان می‌افتند، از آن‌جا که سختی می‌یابند با چشم‌اندازهای اجتماعی - فرهنگی، انبوه وقایع و روند طبیعی تغییر و تحولات جوامع (و نه به‌صورت تعریفی و اقتباسی) آرام آرام بر پهنه‌ی زمین و قاموس زمان ریشه می‌گسترانند و بدل می‌شوند به‌گفتمان غالب در گستره‌ی معانی که با یک‌سری دلالت‌های موضعی و موردی، موقعیت و وضعیت شخص نسبت به جامعه و جوامع نسبت به هم‌دیگر را مشخص می‌سازد.

... و سده‌هاست دموکراسی به‌منزله‌ی تاکتیکی جهان‌گستر ابتدا به ساکن در نظام‌های سیاسی - اجتماعی جایگاهی فراتر از حد انتظار را به خود اختصاص داده است، اما به پیوست تاکتیک یاد شده از تکنیک‌هایی سود برده‌اند. در جهت تقویت ساختارهای دموکراتیک و انسجام درونی هرچه بیش‌تر میان نهاد دموکراسی و جامعه‌ی انسانی کنشگر پیرامون آن هم‌چون: دموکراسی نیمه‌مستقیم، دموکراسی نخبگان، دموکراسی پارلمانی، دموکراسی مشارکتی و...

درباره‌ی میزان نفوذ و رسوخ دموکراسی در جهان معاصر و نظام بین‌الملل می‌توان به چنین طنز تلخی اشاره نمود که: مدت‌هاست اکثریت نظام‌های سیاسی حدّ اقل در فرم و آرایش شکلی سرسختانه متمایل‌اند به تدوین قواعدی شبه دموکرات و ارائه‌ی پیشوندها و پسوندهای دموکراتیک منتسب به خود! و بی‌خیال انبوه معضلاتی که ماهیت و محتوای این‌گونه نظام‌ها را به زیر سوال برده است چون: دگماتیسم، تبعیض، سرکوب، نفی اپوزیسیون، تمرکزگرایی، خودکامگی، میلیتاریسم و...!

بنابر این راهکارهای ایجاد فرهنگ دموکراتیک نباید و نمی‌تواند تنها مختص مردم شود، چرا که در فضای موجود ساختار - کارگزار، مردم خود در اصطکاک دائمی با ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... هستند و اینک با افول فرهنگ اجتماعی ایران

رسانه‌ها هستند که به اصطلاح می‌توانند، حافظیاب، نیمایاب و... زمان خود باشند و با راهیابی به خلوت‌گاه متفکرین و اندیشمندان ناشناخته، افکار و آثار آنان را به جامعه معرفی کنند. تا جامعه از تراوشات فکری آنان بهره‌مند شده و تحولات فرهنگی سیر تکاملی بییماید و این مهم در صورتی امکان‌پذیر است که همگی دست‌اندرکاران یک رسانه، خود مراحل رشد اخلاق را به‌خوبی طی کرده باشند و دچار مکانیسم‌های دفاعی نظیر جبران، فرافکنی و امثال آن نباشند که متاسفانه در تحلیل برخی مطالب مندرج در معدودی رسانه‌ها می‌توان به وضوح دید که خود، دچار تعارض‌های درونی حل نشده هستند.

با اطمینان می‌توان گفت اگر همگی دست‌اندرکاران یک رسانه مبری از خصلت‌ها و نگرش‌های منفی، نظیر: خودکم‌بینی، خودبزرگ‌بینی، حسادت، بدبینی، تملق، تحقیر و... باشند، آغوش گرم آنان به روی هر انسان اندیشمند و متفکر و خلاق باز خواهد شد.

کاش چنین می‌شد تا جامعه‌ی اصیل و ارزشمند و متمدن ایران در هر مقطع زمانی بتواند نوظهورانی در سطح حافظ، سعدی، پروین، نیما، سهراب، اخوان و... را به جهانیان معرفی کند.

☑ غزل موشح

سیدمهران موسوی (آشنا) - تهران

س - سرزمینی که آشیانه‌ی ماست
دار عشقش به روی شانه‌ی ماست
ی - یاد مردان نیک او هر شب
بی‌گمان چلچراغ خانه‌ی ماست
د - در دل اهل عشق می‌ماند
نیک‌مردی که در زمانه‌ی ماست
ح - حافظِ حافظ است و فردوسی
پی فرهنگ صادقانه‌ی ماست
س - ساده‌تر می‌نویسم و رُک‌تر
«حافظ»ش این زمان نشانه‌ی ماست
ن - نُقلِ نُقلش به کام ما دایم
سخنانش به لب ترانه‌ی ماست
ا - ابر او بر کویر ما جان داد
شاهدم شعر چون جوانه‌ی ماست
م - مام میهن شِکُفت، وقتی دید
هر کلامش کتاب‌خانه‌ی ماست
ی - یارب! استاد ما سلامت دار
زان‌که او گنج عاشقانه‌ی ماست
ن - نام بس «آشنا» و نیک «امین»
ثبت دل‌ها و جاودانه‌ی ماست

در کلیه‌ی زمینه‌ها و نیز افت فاجعه‌بار فردیت‌ها و گم‌گشتگی‌های یکی پس از دیگری در اقلیم هم‌رنگی با جماعت، نه یک‌باره که صدباره و هزارباره با نگرشی جامع‌الاطراف باید بر صور بیدار باش دمید وجدان‌های خفته و فردیت‌های خاموش را متنبه ساخت. در این میان بی‌موردترین پرسش ممکن این است که تغییرات در راه تحقق فرهنگ دموکراتیک باید از سوی مردم آغاز شود یا از جانب حاکمیت سیاسی؟ صد در صد از خود من، از خود ما و از خود مردم، چرا که دموکراسی را هیچ‌کس به ما هدیه نخواهد داد و کالایی تحت عنوان دموکراسی در هیچ بازار مکاره‌یی به مناقصه و مزایده گذاشته نخواهد شد. (دقیقاً مانند اصلاحات ریشه‌یی) یک‌سوی عالم با ۳۰۰-۲۰۰ سال تقدم زمانی ناشی از ذهنیتی مدرن دموکراسی را نهادینه کرده، آن را با پلورالیسم (کثرت‌گرایی) ترکیب نموده و حال به پروسه‌ی جهانی شدن و پروژه‌ی غربی‌سازی جهان می‌اندیشند و سوی دیگر مثلاً اینجا (در ایران) از مشروطه تاکنون چه لَه‌له‌ی می‌زنیم که بناست نهال دموکراسی غرس شود، چهره کند، جوانه بزند و... و نهاد دموکراسی را پاس بداریم، چرا و چرا و چرا؟

هرچند به نسبت گذشته ذهنیت جامعه‌ی ایرانی، قوی‌تر و غنی‌تر شده است، اما می‌بایست در مسیر شدن بتوان ارائه‌گر رفتارها و حرکت‌هایی فعالانه و نه منفعلانه، جست‌وجوگر و نه پذیرا، یک شخصیتی و چند بُعدی و نه چند شخصیتی و تک بُعدی شد که در تقابل با ساختارهای فرسوده، محیط، سنت‌ها در گسترش روح دموکراسی در جای‌جای این جامعه تأثیراتی مثبت داشته باشد.

رویه‌ی سرسام‌آور سال‌های اخیر که با تقلیدی بی‌اراده برداشت‌های سطحی از فرهنگ و تمدن غرب باب شده و به‌جای کار سخت‌تر و عمیق‌تر یعنی آشنایی با افکار، مایه‌ها و درون‌مایه‌های فرهنگ غرب کار سهل‌تر، یعنی رویکرد صرفاً ابزاری به جهان غرب و جهان مدرن شده است را کنار بگذاریم که خود را و پیرامون خود را با مصنوعات غربی معرفی کردن هیچ نشانی از مدرنیته ندارد و تکیه به ابزار غربی به‌جای تأکید بر اندیشه‌ی غربی نوعی مدرنیته‌ی تحریفی و جعلی را عرضه داشته است.

☑ حکومت شایسته‌سالاری

مصطفی فتاحی ثانی (دانشجوی حقوق) - سبزوار

آزادی اندیشه، آزادی بیان و آزادی قلم از حقوق بدیهی انسان‌هاست و آزادمدان به این امر اعتقاد کامل دارند. در حکومت‌های صالح هر شخصی حق اظهارنظر آزاد در مورد سرنوشت سیاسی خویش و مملکتش را دارد. «هر فردی حق آزادی عقیده و بیان دارد و این حق مستلزم آن است که کسی از داشتن عقاید خود بیم و نگرانی نداشته باشد و در کسب و دریافت و انتشار اطلاعات و افکار، به تمام وسایل ممکن بیان و بدون ملاحظاتی مرزی آزادی باشد». موریس مترلینگ فیلسوف بلژیکی می‌گوید: «تقریباً تمام ملل جهان به‌وسیله‌ی رهبران درجه‌ی دوم اداره شده‌اند و می‌شوند، یعنی قوه‌ی عاقله‌ی سیاستمداران آن‌ها نسبت به سایر دانشمندان ایشان به

مراتب پست‌تر است». البته موریس مترلینگ بلافاصله اشاره می‌کند که «مقصود من پادشاهان و دیکتاتورهایی که مافوق قوه‌ی مقننه‌ی کشورشان می‌باشند، هستند». یکی از دلایل مهمی که حکومت شایسته‌سالاری در فلسفه‌های حکومتی کشورهای گوناگون از قدیم مورد توجه قرار گرفته: سطح دانش سیاسی بسیار پایین و جهل فراوان مردم بوده است. برای چنین مردمی در ابتدا، حکومت دموکراسی به هیچ‌وجه حکومت مناسبی نبوده، زیرا پس از مدت زمان کوتاهی استبداد جدیدی در پوشش دموکراسی تشکیل می‌شده است تاریخ ایران هم گواه این است که پس از انقراض حکومت استبدادی، استبداد دیگری حکومت را به‌دست می‌گرفته است، گویا مردم ایران، مردمی هستند که در هیچ‌زمانی از تاریخ عبرت نگرفته‌اند! تفسیری که از حکومت شایسته‌سالار در این زمان می‌شود متفاوت با دوران قدیم است، زیرا بعضی از معیارها تغییر یافته است. حاکمان یک حکومت شایسته‌سالار از دید فلاسفه‌ی یونان چون ارسطو و افلاطون، با فضیلت‌ترین مردمان بوده است. «در رساله‌ی سیاست ارسطو و رساله‌ی جمهوری افلاطون، این دو فیلسوف بزرگ برای یافتن معیار شناسایی شایسته‌ترین کسان برای حکومت بسیار کوشیده‌اند». افلاطون دموکراسی را حکومت مردم نادان و بی‌خبر از حقایق مطلق می‌دانست. افلاطون به جهل مردم واقف بود و می‌دانست که با برقراری حکومت دموکراسی سررشته‌ی امور مملکت از دست شایسته‌سالار و فرزندان خارج و به‌دست بی‌کفایتان و نادانان خواهد افتاد.

ایران در دوران معاصر اگرچه تجربه‌ی دموکراسی را نداشته، اما دارای شخصیت شایسته‌سالاری هم‌چون امیرکبیر و دولت شایسته‌سالاری چون مصدق بوده است. دکتر مصدق علاوه بر این که به حکومت دموکراسی اعتقاد داشت، حکومت شایسته‌سالاری را از یاد نمی‌برد. دکتر مصدق می‌گوید: «تغییر رژیم موجب ترقی ملت نمی‌شود و تا ملتی دانا و رجالی توانا نباشند، کار مملکت به همین منوال خواهد گذشت». اگر در تاریخ ملل دیگر هم نظری بیاندازیم با شخصیت‌ها و دولت‌های شایسته‌سالاری که مدتی زمام‌دار مملکت‌شان بوده‌اند، مواجه می‌شویم. در قرآن هم علاوه بر انتخاب پیامبران از جانب خدا بر مبنای شایسته‌سالاری، به برگزیدن طالوت، برگزیدن هارون و... برمی‌خوریم. اگر بشری دوباره از جانب خدا مبعوث شود، باز بر مبنای شایسته‌سالاری خواهد بود. اگر بشر به آن درجه از رشد و کمال فکری برسد که خود دست به چنین انتخابی بزند، در آن صورت حکومتی صالح را تشکیل می‌دهد. ولتر فیلسوف فرانسوی می‌گوید: «خرابی کشور از دو چیز است: نخست، نداشتن مردان شایسته؛ دوم نبودن آن‌ها بر سر کارهای بزرگ». با توجه به وضع کنونی ایران، برای پیاده‌شدن حکومت دموکراسی اصیل و کامل، اگر از همین لحظه اقدامی صورت بگیرد، بدین ترتیب که جزوه‌های دموکراسی که در آن به تعریف دموکراسی، مبانی فکری دموکراسی، مبانی حکومتی دموکراسی، تاریخ دموکراسی، انواع و شیوه‌های دموکراسی و موارد دیگر مربوط به دموکراسی پرداخته است، به‌دست مردم داده شود: این مردم ابتدا باید این مطلب را در ذهن خود جای

دهند، سپس این مطالب در ذهن جای گرفته باید در قلب بنشینند تا بتوانند در خون ریشه بگیرند. در مرحله‌ی آخر که مهم‌ترین مرحله می‌باشد، اجرای تدریجی دموکراسی با نظارت مردم است. این مراحل و اعمال اگر از همین لحظه شروع گردد به نظر می‌رسد که می‌بایست مدت ۴۰ یا ۵۰ سال برای پیاده‌شدن دموکراسی زمان صرف شود و گرنه مدت زمان بیش‌تری را باید در نظر گرفت. قبل از اجرای این مراحل در جامعه‌ی فعلی ایران، مناسب‌ترین حکومت شایسته‌سالاری می‌باشد که آنان نیز وظیفه‌ی جز پیاده‌کردن این مرحله‌ی که برای رسیدن به دموکراسی اصیل ذکر شد، ندارند و جز شایسته‌سالاران کسان دیگر قادر به انجام این امور نمی‌باشند. در جوامع امروزی مهم‌ترین معیار شخص شایسته‌سالار تخصص وی می‌باشد. هرچه از تخصص بالاتر و دانش بیش‌تری برخوردار باشد، برای حکومت شایسته‌سالاری مناسب‌تر است. خصلت‌های نیک‌رفتاری و شایسته بدون توجه به مذهب هم‌طراز با تخصص قرار می‌گیرد. این جاست که مساله‌ی تعهد پیش می‌آید. بنابر این تعهد بعد از تخصص است و معیار دیگر شخص شایسته‌سالار خصلت‌های دیگری چون شجاعت، مدیریت، مردم‌سالاری، ملی‌گرایی و قانون‌مداری است که با اعتقاد به آزادی بیان و قلم و مذاهب علاوه بر مقدمات اجرای دموکراسی به‌صورت قدم به قدم برای به بارنستادن دموکراسی کامل وظیفه دارد که سطح سواد عمومی مردم و سطح آگاهی‌های مردم در زمینه‌ی سیاست، فرهنگ و اقتصاد را بالا برد و مردم را تشویق به دخالت در سرنوشت ملت بکند.

☑ ملی‌گرایان و ملی - مذهبی‌ها

عیسی خطیبی - تهران

متاسفم که نوشته‌ام را با عنوان «انتقاد از ملی‌گرایان» در شماره‌ی ۲۹ به‌طور ناقص چاپ کردید. شما اگر دعوی صداقت دارید، باید تمام مقاله را بدون هیچ‌گونه حذفی به چاپ برسانید و بین نویسندگان تبعیض قائل نشوید. نوشته‌ی آقای دکتر احسان نراقی در همان شماره در تایید آقای دکتر تکمیل همایون، با بدگویی از دکتر هوشنگ نهاوندی شروع و ختم شده. اما انتقاد من نسبت به ملی‌گرایان و ملی / مذهبی‌ها هم‌چنان بی‌جواب مانده است.

در مقام توضیح گفته‌هایم می‌خواهم چند نکته‌ی زیر را در انتقاد از ملی‌گرایان و ملی - مذهبی‌ها صادقانه از طریق شما که مدعی هستید قصدتان تنویر افکار عموم است، عرضه دارم:

۱- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تنها به‌دست آمریکا و انگلیس اتفاق نیفتاد، بلکه خود ایرانی‌ها هم در وقوع آن مسوولیت داشتند و بزرگ‌ترین مسوولیت هم بر گردن همین ملی‌گرایانی بود که برای حفظ وجهت ملی خود حاضر نشدند پیشنهادهای معقول و متعادل را بپذیرند. اشتباه دیگر هر دو طرف سیاسیون داخلی (طرفداران مصدق و کاشانی) هم این بود که قدر اتحاد و ائتلاف را ندانستند و صد البته توده‌ی‌ها هم نمی‌خواستند مشکل ایران با انگلیس حل شود. آن‌ها می‌خواستند پالایشگاه نفت آبادان بسته باشد، در حالی که باید به پنجاه‌هزار کارگر ایرانی در آخر هر ماه حقوق داده

می‌شد. بنابر این، ما نمی‌توانیم فقط و فقط دشمن خارجی را محکوم کنیم که به فکر از میان بردن دولت مصدق افتاده؛ چون اولاً خود ما هم در گذشته از زمان حمله‌ی نادر به هند بهتر از این‌ها نبوده‌ایم و همین حالا هم اگر ما دستمان برسد بدمان نمی‌آید که دولت بوش را در امریکا ساقط کنیم. اما ثانیاً و مهم‌تر، این که اگر در داخل کشور، مقدمات سقوط دولت‌ها (چه ساسانی، چه صفوی، چه قاجار و چه مصدق و چه محمدرضاشاه) اصلاً فراهم نباشد، نقشه‌ی خارجی به هدف نمی‌رسد.

۲- از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، مبارزه‌ی جدی علیه شاه نشد. بعد در ۱۵ خرداد ۴۲، دکتر مهدی آذر (از رهبران جبهه‌ی ملی دوم) و مهندس مهدی بازرگان هر دو آن وقت در زندان بودند. بازرگان پیشنهاد کرد که جبهه‌ی ملی با صدور اعلامیه‌ی کشتار رژیم وقت را در ۱۵ خرداد محکوم کند، ولی سران جبهه‌ی ملی با سیاست «سکوت و انتظار» نه تنها این کار را نکردند، بلکه دکتر آذر سه ماه پس از آن واقعه‌ی خونین (یعنی در شهریور ۱۳۴۲) شخصاً در دوره‌ی چهارم انتخابات سنا از طرف جبهه‌ی ملی کاندیدای سناتوری انتخابی (در مقابل سناتوران انتصابی از طرف شاه) شد و به همین دلیل، هم شخص مصدق که رهبر افتخاری جبهه‌ی ملی بود و هم بسیاری دیگر از علاقه‌مندان نهضت ملی با روش سازش‌کارانه‌ی جبهه‌ی ملی دوم مخالفت کردند و از جمله داریوش فروهر در جلسه‌ی یازدهم شورای مرکزی جبهه‌ی ملی در ۸ بهمن ۴۲ به دکتر آذر حمله کرد. بدتر از همه آن‌که بنا به تایید آقای علی زربینه‌یاف از ملی‌گرایان قدیمی در صفحه‌ی ۹۰ «مجله‌ی حافظ» شماره‌ی ۳۱، جبهه‌ی ملی مبارزه را طوری شل گرفته بود که علم به الهیار صالح (رهبر جبهه‌ی ملی) پیشنهاد می‌کرد که لایحه‌ی ولیعهد خردسال شود! غرض من از ذکر این شواهد تاریخی، نقادی از اشخاص محترمی که اکنون زیر خروارها خاک خوابیده‌اند و دستشان از دنیا کوتاه است، نیست، بلکه تاکید بر انحصارطلبی‌ها، خودخواهی‌ها و تک‌روی‌های ملی‌نمایان و ملی و مذهبی‌هاست.

۳- در آستانه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ هم بنا به اسناد مکتوب، بلافاصله بعد از این که شاه، جمشید آموزگار را از نخست‌وزیری برداشت، شاپور بختیار و دکتر رزم‌آرا (از جبهه‌ی ملی) از او خواستند که برای جایگزین کردن نخست‌وزیر از جبهه‌ی ملی (به‌جای شریف امامی) مذاکره کند. در شرح حال جمشید آموزگار آمده است که: «آن‌ها (جبهه‌ی ملی) او را واسطه‌ی خود با شاه قرار دادند و از وی خواستند با شاه در مورد برکناری شریف امامی و استفاده از اعضای جبهه‌ی ملی گفت‌وگو کند. آموزگار نیز این ماموریت را پذیرفت؛ ولی اختلاف‌نظرهای اعضای جبهه‌ی ملی این مذاکرات را نیمه‌تمام باقی گذاشت». (الموتی، مصطفی، بازیگران سیاسی از عصر مشروطیت تا انقلاب، ۱۳۷۵، ج ۳، صص ۱۹۸-۲۰۱).

طرفه آن‌که در این وقت، دکتر شاپور بختیار (رییس حزب ایران)، بدون تعهد به تشکیلات حزبی، مستقیماً با شاه رابطه برقرار کرد و نخست‌وزیر شد. وقتی هم که دکتر سنجلی، شورای عالی جبهه‌ی ملی را دعوت کرد، دکتر مهدی آذر به‌دلیل حضور شاپور بختیار و

داریوش فروهر در آن مجلس‌ها حضور نیافت و تنها پس از اخراج بختیار از جبهه‌ی ملی، وارد جبهه شد. مخالفت حضرات با بختیار هم فقط به این دلیل بود که بختیار، این آقایان را در جبهه‌ی ملی و حزب ایران قال گذاشت و خودش نخست‌وزیری را رأساً پذیرفت. به هر حال دکتر آذر، فقط پس از اخراج بختیار از جبهه‌ی ملی وارد کار سیاسی شد و روزنامه‌ی **پیام جبهه‌ی ملی** را به صاحب امتیازی خود منتشر کرد و بعد هم به امریکا مهاجرت کرد و همان‌جا مرد.

متأسفانه دکتر محمدمهدی موحدی و دکتر محمدحسین عزیزی که در نشریه‌ی شما هر کدام مقاله‌ی جداگانه‌ی درباره‌ی دکتر مهدی آذر نوشته‌اند، هیچ‌کدام به این نقاط ضعف دکتر آذر و همکاری‌اش اصلاً اشاره نکرده‌اند.

۴- آقای دکتر ناصر تکمیل همایون در شماره‌ی ۳۰ مجله در بخش «برخورد آرا و اندیشه‌ها» ضمن تصریح به نام و نامی من، پاسخ معقولی به سوال این جانب که در شماره‌ی قبل (یعنی صفحه‌ی ۱۰۵، شماره‌ی ۲۹ = خرداد ۸۵) چاپ شده است، نداده بودند. من انحصارطلبی‌های آقایان ملی‌ها و ملی - مذهبی‌ها را صریحاً با نام و نشان محکوم کرده و بعد هم گفته بودم که آقای دکتر تکمیل همایون هم اگر هدفش گزارش واقعیت‌های تاریخی بود، ۲۸ سال فرصت داشت که داستان ملاقات آقای دکتر هوشنگ نهاوندی را از طرف شاه با آقای داریوش فروهر از طرف جبهه‌ی ملی، را به مردم بگوید. اما نگفت و نگفت تا آن که دکتر نهاوندی در خاطرات خود از این ملاقات‌ها پرده برداشت و دیگر جای انکار نبود. به عبارت دیگر، حرف من این بود که ملی‌ها و ملی - مذهبی‌ها هر وقت که فرصتی به دستشان افتاده، امتحان خوبی نداده‌اند. آقای تکمیل همایون می‌نویسند که ایشان «نسبت به تاریخ جامعه‌ی معاصر ایران احساس تعهد» می‌کنند. من می‌گویم: آیا این احساس تعهد در این ۲۸ سال که ایشان کتمان شهادت نموده و از ملاقات نهاوندی و فروهر پرده برداشته‌اند، کجا بود؟

آقای دکتر تکمیل همایون هم‌چنین به دکتر نهاوندی حمله کرده‌اند که وی در جوانی توده‌یی بود و بعد طرفدار دربار شد. ایشان نباید فراموش کنند که نهاوندی، خواهرزاده‌ی دکتر فریدون کشاورز (توده‌یی معروف که عضو کابینه‌ی قوام‌السلطنه شد) بود و این کاملاً طبیعی‌ست که کسی در جوانی تحت تاثیر اعضای بزرگ‌تر قایل خود قرار گیرد.

۵- در خرداد ماه ۸۵ در مقاله‌ی با عنوان «۱۵ خرداد، جبهه‌ی ملی و علم» در شماره‌ی ۲۹ **ماهنامه‌ی حافظ**، در مقام اشاره به تاریخچه‌ی جبهه‌ی ملی، نام احمد ملکی (مدیر روزنامه‌ی **ستاره**) را در کنار شش تن دیگر از مدیران جراید به نام مؤسسان اولیه‌ی «جبهه‌ی ملی ایران» قید کرده بودید. این احمد ملکی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کتابی با عنوان **تاریخچه‌ی جبهه‌ی ملی** نوشته که اخیراً در سوئد به همت سعید رهبر در سال ۲۰۰۵ م تجدید چاپ شده است. ملکی در این کتاب می‌گوید که وی و موسسان اولیه‌ی جبهه‌ی ملی، پس از این که مرحوم دکتر مصدق، سمت نخست‌وزیری را پذیرفت به او اعتراض کردند که

چرا وی در قبول نخست‌وزیری با هیأت مؤسس جبهه‌ی ملی مشورت نکرده و هیچ‌یک از آن‌ها را به کابینه‌ی خود وارد نکرده است. مصدق به مؤسسان جبهه‌ی ملی می‌گوید: من با کمک شما نخست‌وزیر نشدم، به کمک نمایندگان مجلس نخست‌وزیر شدم و از این ساعت هم دیگر در جبهه‌ی ملی شرکت نمی‌کنم.

احمد ملکی اضافه می‌کند که: «دکتر مصدق نشان داد که بدون مشورت، با فکر دیکتاتوری، هرچه به فکر خود تشخیص می‌دهد، همان را تعقیب کرده و دنبال می‌نماید». (تاریخچه‌ی جبهه‌ی ملی، چاپ سوئد، صص ۲۵-۲۶) این درست همان حرفی‌ست که شاپور بختیار به جبهه‌ی ملی زد: مرا شخص شاه شخصاً به نخست‌وزیری انتخاب کرده و شما همکاران و هم‌اندیشان من در جبهه‌ی ملی در این امر دخالتی نداشته و کمکی به من نکرده‌اید، یعنی که: من بر خر مراد سوار شده‌ام، حالا شما در حسرت قدرت بمانید!

اما در مورد نقادی احمد ملکی از جبهه‌ی ملی دو گونه می‌توان قضاوت کرد که هر دو به‌طور وحشتناکی اعتماد انسان را از سیاست‌پیشگان ملی‌گرا سلب می‌کند.

الف- یا احمد ملکی در این کتاب راست می‌گوید و مصدق چنین چهره‌ی دیکتاتور و ریاکاری‌ست که در این صورت هویت خود مصدق زیر سوال می‌رود و چون شما مصدق را معیار حق و قهرمان ملی می‌دانید، باید از نامزدکردن مصدق به قهرمان ملی بودن بپرهیزید.

ب- یا احمد ملکی در این کتاب دروغ می‌گوید و پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای نجات خود، شروع به حمله به مصدق کرده است که در این صورت، هویت موسسین جبهه‌ی ملی جای تأسف دارد. گفتنی‌ست که تنها عضو بازمانده‌ی مؤسسین جبهه‌ی ملی یعنی دکتر محمدرضا جلالی نائینی هم سال‌های مدیدی یعنی متجاوز از چهل سال است به جبهه‌ی ملی موجود اعتنایی ندارد.

☑ نقدی بر نقدهای شاعران

فاطمه عربشاهی - تهران

یکی از شاعران ارجمند معاصر در صفحه‌ی ۱۰۲ **ماهنامه‌ی حافظ** شماره‌ی ۲۹ در بخش برخورد آرا و اندیشه‌ها، ایرادی بر شعر آقای هوشنگ بهداروند، دبیر دبیرستان‌های شوشتر و نیز بر شعر این جانب گرفته بودند که به نوبت خود به آن جواب دادم و در شماره‌ی ۳۰ چاپ شد. اما مهم‌تر آن که اشعار خود ایشان هم خالی از نقص نیست و من برای نمونه عرض می‌کنم:

۱- در صفحه‌ی ۱۲۷ کتاب **پنج گوهر** گفته‌اند:

به یارب یارب من رحمت آور

دگر مپسندم این سان زار و مضطر

تو را نه ملحدم نه کافرستم

به عمری از می عشق تو مستم

این دو بیت خطاب به خداوند است و «تو را نه ملحدم»، هم خطاب به خداست، در حالی که «تو را نه ملحدم» غلط فاحش و از موارد ضعف تألیف است. هیچ شاعری تاکنون «تو را نه ملحدم»

خدایا ترا ملحد نیستم!) نگفته است. یعنی کلمه‌ی «الحداد» به معنی «از دین برگشتن و ملحد شدن» (فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ ۱۳۷۹، ص ۳۳۸) است و لذا نمی‌توان گفت: «تو را نه ملحدم» یعنی «تو را» از «دین برگشته‌ام!» اساساً فعل ملحدبودن یا ملحدشدن، فعل لازم است و نه متعدی و «را» نمی‌گیرد، یعنی اساساً فعلی به شکل «کسی (خدا، احمد، فاطمه) را ملحد شدن» در زبان فارسی وجود ندارد.

۲- در همان کتاب در ترجمه‌ی منظوم دعای کمیل در صفحه‌ی ۱۱۷ و ۱۱۸ فرموده‌اند:

به‌نام آن‌که جان و دانش از اوست / خرد از او، دل از او، بینش از اوست / همان‌کش نیست در گیتی همالش / ندانی یافت موجودی مثالش / شاعر محترم معاصر، در مصرع اول بیت دوم بالا، غلط فاحش مرتکب شده‌اند، یعنی وقتی «کش» آمد، دیگر در همالش، «ش» مکرر غلط افحش است، ایشان خیلی ساده می‌توانستند بگویند: همان‌کش نیست در گیتی همالی / ندانی یافت مانندش مثالی

✑ رضاشاه و شیخ عبدالله حایری

علی اکبر نادری - ارومیه

مقاله‌ی عالمانه و فیلسوفانه‌ی «رضاشاه

پهلوی و پیشگویی سلطنت او» در مجموعه مقالات شهریور ۸۵ و ذکر احوال حاج شیخ عبدالله حایری از مشایخ طریقت بسیار مفید بود. اخیراً هم، خیلی‌های با پیشگویی شاه نعمت‌الله ولی و دیگران می‌خواهند اوضاع کشور را پیش‌بینی کنند ولی مملکت با این حرف‌ها به توسعه نخواهد رسید.



عکسی که از مرحوم حاج شیخ عبدالله حایری داشتیم، به آرشیو شما اهداء می‌کنم.

✑ حافظ شناسی در پاریس

نعمت میرزازاده (آزرم) - پاریس

دو ماه پیش از برای ایراد سخنرانی در (کانون ایران لندن) به دعوت جناب دکتر رضا قاسمی، فرصت زیارت دوستان لندن نصیبم بود. موضوع سخنرانی‌ام: «حافظ، حافظه‌ی تاریخی ایران» بود. و روز پس از سخنرانی در محضر یاران ذکر جمیل جناب‌عالی بود و همت استوارتان در انتشار **ماهنامه‌ی حافظ** - که اندوها تا آن تاریخ از آن ناآگاه بودم - باری خواندن دو سه شماره از آن گرمای نامه‌ارزانی‌ام شد و خدا می‌داند چه مایه‌ی خوش‌دلی... و چون من در پاریس خودم کلاس ویژه‌ی حافظ دارم، بسیار سپاسگزار خواهم بود که ماهنامه‌های **حافظ** را داشته باشم که آن گرمای‌نامه‌ها افزون بر آگاهی‌بخشی از تازه‌های حافظ‌شناسی، بوی میهن را همراه خواهند داشت، «بوی خوش آشنایی» را...

من در سال‌های نخستین انقلاب تا تعطیلی دانشگاه‌ها، حافظ را

به‌عنوان متن اصلی در درس واحد عمومی فرهنگ و هنر ایران در دانشگاه هنر، درس گفته‌ام... از شنیدن خبر بازداشت **ماهنامه‌ی حافظ** سخت مکدر شوم. «دارم امید که آن‌هم ز میان برخیزد». دوره‌ی **ماهنامه‌ی حافظ** یا هر مقدار که از آن موجود باشد، بهترین ره‌آوردی است که می‌توانند به لطف شما برایم به ارمغان بیاورند.

✑ خبر لغو امتیاز حافظ

منصور ابتهاج (دبیر آموزش و پرورش) - شوشتر

خبر توقیف **ماهنامه‌ی حافظ** برگ تاریک دیگری بر اوراق سیاه تاریخ مطبوعات ایران افزود. علی‌رغم وعده‌های واهی که دولت جدید مبنی بر افزایش آزادی‌های فردی سرمی‌داد، راهی دیگر پیمود و بار دیگر ندای بانگ حقی را به ناحق خاموش کرد که البته ما امیدواریم شما عزیزان بتوانید با راه‌کارهای مناسب و مطلوب ما را هم‌چنان از قلم خود بهره‌مند سازید.

این‌جانب تاسف و تأثر عمیق خود و خانواده‌ام را از این اقدام نابخردانه ابراز داشته و از صاحبان قدرت و ثروت انتظار رفع مشکل را داریم. حقیر از ارادتمندان شما و قلم‌سبزان هستیم و امیدوارم این پیوند میمون مستدام باشد.

در انتها از اهدایی شما کمال امتنان و قدردانی را داشته و آرزوی سلامتی و بهروزی را برای شما و همکاران معززتان را مسالت دارم.

✑ استدعا از وزارت ارشاد

سمیه شعرای نجاتی - اصفهان

هوالبصیر

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
وقتی که در اواسط شهریورماه در پیشخوان روزنامه‌فروشی‌ها به‌دنبال شماره‌ی جدید مجله‌ی **حافظ** می‌گشتم، متوجه شدم که این ماهنامه توقیف شده است، علت را بررسی کردم و با دفتر ماهنامه تماس گرفتم، اما نفهمیدم به چه دلیل ما باید از خواندن این مجله و سودبردن از آن بهره‌مند نباشیم. من از مسوولان محترم وزارت ارشاد و هیات نظارت بر مطبوعات تقاضا دارم درصدد ارتباط مجله با جویندگان ادبیات فارسی باشند، زیرا اطلاعات ما زمانی زیاد می‌شود که با آثار نویسندگان در سراسر کشور بزرگمان از طریق این مجله و امثال آن در تماس باشیم.

در پایان از عالم فرزانه جناب آقای پروفیسور امین تشکر و قدردانی می‌کنم که با هدیه‌ی ارزشمند خود من را مسرور کردند. (ما می‌دانیم که حافظ همیشه در حافظه‌ی ما جاوید می‌ماند.)

ویراستار: بیش از هزار تن از خوانندگان، احساسات مشابهی نسبت به **ماهنامه‌ی حافظ** اظهار داشته‌اند. از میان پیام‌های تلفنی، آقای مجیب از رشت این شعر را پیام داده‌اند: زمانه تا نهد داد فضل و دانش من / چه‌گونه دست بدارم ز دامنش زنهار.

بقیه‌ی نامه‌ها راجع به توقیف حافظ در صفحات ۵۳، ۵۸ و ۸۴ تا ۹۵.